

The Linkage of the Neoliberal Power-Knowledge System: A Case Study of Thatcherism

Pouriya Parandoush *

Mohammadreza Tajik **, Reza Najafzadeh ***

Abstract

In this study, neoliberalism has been studied as a phenomenon resulting from the rupture in the Keynesian liberal power-knowledge system. Then, with the genealogical method of the neoliberal knowledge system, Thatcherism represents a prototype of the necessary connection between the neoliberal power-knowledge system. For this purpose, the dialectical theoretical framework of the power-knowledge system has been adopted. After intensive examination of the foundations of the neoliberal knowledge system, the political philosophy of neoliberalism has been addressed by dealing with ordo-liberalism and the idea of the social market on the one hand, and the Chicago school as new economic Imperialism on the other. Finally, the necessary connection of this neoliberal system of knowledge/episteme with the system of power finds itself in Thatcherism. The fundamental question in this research is to discover the foundations that led to the rise of neoliberalism and can be found in Thatcherism and Reaganomics as the political machine of this dominant institution. Thus, following the roots of neoliberalism as restructured capitalism in the dialectical theoretical realm of the power-knowledge system and its political manifestation in practice, the present paper follows this articulation under Thatcherism. For this purpose, following the principles of Foucault's theory of knowledge-power; Foucault's method of genealogy has been used to understand the lineage of the neoliberal system of knowledge, and a kind of radical hermeneutics is used to understand the outlines of neoliberalism in the formulation of its power-knowledge system called Thatcherism.

Keywords: Neoliberalism, Thatcherism, Political economy, Keynesianism, Capitalism, Imperialism, Genealogy.

Article Type: Research Article.

Citation: Parandoush, Pouriya, Tajik, Mohammadreza & Najafzadeh, Reza (2020). The Linkage of the Neoliberal Power-Knowledge System: A Case Study of Thatcherism, 3(2), 303-330.

* Ph.D. Candidate, Faculty of Politics and Economics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

** Associate Professor, Faculty of Politics and Economics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran.

*** Assistant Professor, Faculty of Politics and Economics, Shahid Beheshti University, Tehran, Iran (Corresponding Author), najafzadeh.reza@gmail.com.

International Political Economy Studies, 2020, Vol. 3, Issue. 2, pp. 303-330.



Copyright © The Authors
Publisher: Razi University.

پیوند نظام دانش - قدرت نئولیبرال؛ بررسی موردی تاجریسم^۱

پوریا پرندهوش*

محمد رضا تاجیک**، رضا نجف‌زاده***

چکیده

در پژوهش حاضر نئولیبرالیسم به‌منزله پدیده‌ای حاصل از گسست در نظام قدرت - دانش لیبرال کینزی بررسی شده است. آن‌گاه با روش تبارشناسی نظام دانش نئولیبرال، تاجریسم به‌مثابه سرنمون و صورت نوعی پیوند نظام قدرت - دانش نئولیبرال مطالعه می‌شود. بدین منظور از چهارچوب نظری دیالکتیکی نظام دانش - قدرت استفاده شده است. پس از بررسی مبانی نظام دانش نئولیبرالی، با بررسی اردولیبرالیسم و ایده بازار اجتماعی ازیک‌سو و مکتب شیکاگو با عنوان امپریالیسم اقتصادی نوین ازسوی‌دیگر فلسفه سیاسی نئولیبرالیسم بررسی شده است. درنهایت پیوند این نظام دانش / ایستمه نئولیبرال با نظام قدرت، در صورت نوعی آن، با عنوان تاجریسم نشان داده شده است. هدف اصلی این پژوهش یافتن مبانی و بنیادهایی است که به قدرت‌گیری نئولیبرالیسم منجر شده و در تاجریسم و ریگانومیکس به ماشین سیاسی این دستگاه بزرگ تبدیل شده است. بنابراین نوشتار کنونی به‌دنبال ریشه‌یابی رژیم حقیقت‌مندی نئولیبرالیسم به‌مثابه سرمایه‌داری تجدیدساختاریافته در ساحت نظری دیالکتیک نظام قدرت - دانش و ترجمان سیاسی آن در عمل ذیل قدرت‌گیری تاجریسم است. به این منظور، با استفاده از اصول نظریه دانش - قدرت فوکویی از روش تبارشناسی فوکو برای فهم تبار نظام دانش نئولیبرال بهره گرفته شده و در نتیجه از نوعی هرمنوتیک رادیکال، با عنوان تاجریسم، برای فهم رؤس نئولیبرالیسم در صورت‌بندی نظام قدرت - دانش آن استفاده شده است.

کلیدواژه‌ها: نئولیبرالیسم، تاجریسم، لیبرالیسم، اقتصاد سیاسی، کینزیانیسم، سرمایه‌داری.

نوع مقاله: پژوهشی.

* دانشجوی دکتری، گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی و اقتصادی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
 ** دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی و اقتصادی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران.
 *** استادیار علوم سیاسی، دانشکده علوم سیاسی و اقتصادی، دانشگاه شهید بهشتی، تهران، ایران (نویسنده مسئول)، najafzadeh.reza@gmail.com



۱. مقدمه؛ نئولیبرالیسم به منزله گسست از نظام دانش لیبرالی

از نظر هاروی، جهان از دهه ۱۹۷۰ میلادی در کردارهای سیاسی - اقتصادی چرخش ناگهانی به سمت نئولیبرالیسم را تجربه کرده است. وی مدعی است، نباید نئولیبرالیسم را به منزله قسم بازسازی لیبرالیسم در نظر بگیریم، بلکه نئولیبرالیسم نظریه اقتصادی مجزا از لیبرالیسم و جانشین آن است.^۱ بنابراین در تعریف هاروی نئولیبرالیسم به منزله «نظریه کردارهای اقتصادی سیاسی» بیان شده است تا ایدئولوژی جامع سیاسی. به بیان دیگر، هاروی نئولیبرالیسم را نه به منزله قسمی از لیبرالیسم، بلکه جریانی مستقل از ارزش‌ها و سیاست‌های لیبرالی در نظر می‌گیرد. صورت عینی فاصله‌داشتن نئولیبرال‌ها از لیبرال‌ها را می‌توان در عالم سیاست در افراد اقتدارگرای ضد لیبرالی، از جمله «دنگ شیائوپنگ» و «آگوستو پینوشه»، که اجراکننده نسخه‌های نئولیبرالی اجماع واشنگتن بودند، یا در میان بسیاری از آوانگارد‌های نئولیبرالیسم مشاهده کرد. باین حال، از نظر هاروی نئولیبرال‌های با هویت لیبرال را می‌توان در میان نظریه پردازان سیاسی و اقتصادی هم‌چون «هایک» و «فریدمن» یافت که کنار سیاست‌مداران محافظه‌کاری هم‌چون «ریگان» و «تاچر» در تاریخ معاصر ما قرار می‌گیرند. آن‌ها صورت‌بندی‌ای نئولیبرالی پایه‌گذاری کردند که تا امروز امتداد یافته و به‌باور هاروی مسئول تمام آن چیزها (سیاست‌های) نئولیبرال کنونی است. تعریف هاروی در واقع هر چیزی را از تاچریسم تا سوسیالیسم با خصوصیت‌های چینی آن در برمی‌گیرد. در واقع به نظر نمی‌رسد که ارتباطی مشخص بین ارزیابی کردارهای اقتصادی نئولیبرالی با لیبرالیسم وجود ندارد. بنابراین به‌باور ما نئولیبرالیسم عملاً نه آن چنان که عده‌ای مدعی آن‌اند، اگرچه سنخیت‌های با لیبرالیسم دارد، دنباله لیبرالیسم نیست، بلکه حاصل گسست از نظام دانش - قدرت لیبرالی است. چنان که می‌توانیم به‌تأسی از «فوکو» و «باشلار» نئولیبرالیسم را گسست از نظام دانش قدیم در قالب تولد جدید از دل قدیم و هم‌چنین پیوند دانش - قدرت در رابطه دیالکتیکی و مضاعف در نظر بگیریم.

هم‌چنین نئولیبرالیسم «ایدئولوژی غالبی که امروزه به جهان ما شکل می‌دهد» تعریف شده است. لکن با وجود اهمیت آن باید اذعان داشت، همان‌طور که پیش‌تر نیز شرح آن رفت، توضیح نئولیبرالیسم به صورت نظری محض امکان‌پذیر نیست (Saad 2005: 1-6). نمی‌توان ظهور نئولیبرالیسم را دقیق مشخص کرد، اما شالوده‌های آن به لیبرالیسم کلاسیک آدام اسمیتی بازمی‌گردد که برساخت مفهوم و درک مشخصی از انسان و جامعه است که مطابق آن اسمیت نظریه اقتصادی خود را بنا کرد (Clarke 2005: 50-59). نئولیبرالیسم به‌منزله

پارادایمی کاملاً جدید برای نظریه اقتصادی و سیاست گذاری بیش از هرچیز ایدئولوژی است؛ ایدئولوژی‌ای که در پس پرده تحولات جامعه سرمایه‌داری عمل می‌کند و هم‌زمان احیای نظریه‌های اسمیت و وارثان فکری وی در قرن نوزدهم را درعین گسست از آن‌ها دنبال می‌کند. وجه تمایز نئولیبرالیسم را به‌طور کلی می‌توان این چنین بیان کرد که این بار دیگر این اقتصاد نیست که هدف آزادسازی از قیدوبند مقررات دولتی قرار می‌گیرد، بلکه نئولیبرالیسم همان‌گونه که هاروی بیان می‌کند عملاً پروژه‌ای سیاسی است (Harvey 2016) که هدف خود را در امر سیاسی در معنای موسع کلمه و امر اجتماعی می‌جوید، به‌گونه‌ای که هدف دیگر نه اقتصاد بازار آزاد و دست‌نامرئی اقتصادی، که درازشدن این دست‌نامرئی به هر حوزه‌ای است که به نحوی همه‌جانبه، به‌سامان‌ساختن پدیدارشناسی زیستی سوژه‌ها را در راستای بقا و شکوفایی خود مدنظر قرار می‌دهد.

این همان مسیر بحثی است که پالی دنبال می‌کند (Palley 2005: 20-29). او مدعی است «یک بازگشت بزرگ» اتفاق افتاده است، جایی که نئولیبرالیسم جای نظریه‌های اقتصادی کینز و کینزگرایان را، که چهارچوب نظری غالب در اقتصاد و سیاست گذاری اقتصادی طی سال‌های ۱۹۷۰-۱۹۴۵ بود، گرفته است، اما درنهایت رویکرد «پولی» (Monetarist Approach) تحت‌تأثیر نظریه‌های میلتون فریدمن جای‌گزین کینزیانیسم شد (Dag Einar and Lie n.d.: 9-11). از آن زمان به‌بعد، «نئولیبرالیسم»، پول‌گرایی، و سایر نظریه‌های مربوط و مقوم این رویکرد بر تصمیم‌گیری‌های اقتصادی کلان حاکم شده است و با گرایش به سوی کاهش میزان مقررات دولتی (مقررات زدایی دولتی) در حوزه اقتصادی و تأکید بر ثبات در سیاست اقتصادی، جای‌گزین تعقیب اهداف کینزی اشتغال کامل و تلاش برای ریشه‌کن کردن فقر مطلق شده است.

طبق نظر مونک (Munk 2005: 60-69)، امکان «بازار خودتنظیم‌گر» فرض اساسی لیبرالیسم کلاسیک و مفروض مهم نئولیبرال هاست. طبق آنچه مونک نظریه نئولیبرال اقتصادی نامیده است، تخصیص مؤثر منابع هدف اصلی نظام اقتصادی است و کارآمدترین راه برای تخصیص منابع از طریق «مکانیسم‌های بازار» است. متعاقباً پالی معتقد است، اقدام به مداخله در اقتصاد از جانب دستگاه‌های حکومتی همواره نامطلوب است، زیرا مداخله می‌تواند منطق درستی کارکرد بازار را تضعیف کند و کارآمدی اقتصادی را کاهش دهد. نئولیبرالیسم در حوزه قوانین بین‌الملل نیز هژمونی خود را به‌طور جدی اعمال کرده است.^۳ بدین ترتیب به منزله ایدئولوژی غالب شکل‌دهنده به جهان ما، امروزه نئولیبرالیسم موضوع موردبحث حوزه اصلاحات در قوانین تجارت بین‌الملل و بخش خصوصی شده است.

نئولیبرالیسم توانسته است با ازمیان برداشتن رقبای خود افراد را بر سر دوراهی انتخاب بدون آترناتیوی برای جای‌گزینی خود به‌پیش برد.

مطالعه نئولیبرالیسم به استناد مطالعات فوکو، در *تولد زیست - سیاست*، مستلزم مطالعه اردولیبرالیسم است. در بررسی نظام قدرت - دانش نئولیبرال به منزله نقطه گسست به تبارشناسی ظهور و پیش‌روی نئولیبرالیسم به منزله نقطه تلاقی نظام دانش - قدرت ناگزیریم که بدین ترتیب بتوان درکی درست از آنچه پیوند نظام قدرت - دانش نئولیبرال نامیده می‌شود به‌دست داد که صورت‌اعلای آن را می‌توان در ظهور آنچه تاچریسم می‌نامیم نه صرفاً به منزله رویدادی تاریخی، بلکه یک صورت‌نوعی و سرنمونی از آغاز مسیری که در آن نئولیبرالیسم خود را به منزله ایستگاه‌های هژمونیک و مسلط مطرح کرد و به بنیان‌گزاردن خود به‌گونه‌ای موفق شد که تا امروز نیز با شدت هرچه بیش‌تر به‌رغم چالش‌های پیش‌رو مانند موج‌های ملی‌گرایی و ناسیونالیسم افراطی در برخی نقاط به حیات خود ادامه داده و رقیبان را از میدان به‌در کرده است. در بررسی تبارنئولیبرالیسم برای فهم نقطه گسست نظام دانش - قدرت نئولیبرال از ساخت کینزینیسم پس از جنگ دوم جهانی، اردولیبرالیسم از مکاتبی است که نئولیبرالیسم را می‌توان فرزند خلف آن دانست که توانست ایده بازار اجتماعی را نخستین‌بار وارد پارادایم سرمایه‌داری کند.

پژوهش حاضر در بررسی زمینه‌های تبارشناسانه نظام دانش - قدرت نئولیبرالی از یک افق فکری گسست‌باور و دیالکتیکی سعی دارد که در نوع خود امری جدید و دیدگاهی تازه در مقایسه با پدیده نئولیبرالیسم را فراهم آورد. از سوی دیگر، نوشتار کنونی معتقد است که فهم تاچریسم به منزله محل تلاقی دیالکتیک دانش - قدرت و نظم نوعی نئولیبرال در قدرت به منزله پایه‌ای ارزش‌مند برای فهم نئولیبرالیسم از منظری دیالکتیکی در عمل است و بدین منظور تقریباً تمامی سخن‌رانی‌های تاچر در برهه زمانی‌ای طولانی، از پیش از نخست‌وزیری تا پایان دوره‌اش، را بررسی و گفتمان‌شکنی کرده است تا به درک و دریافت عناصر اساسی و چگونگی سازوکار نئولیبرالیسم دست یافته شود. به‌طور کلی، ساختار اصلی مقاله شامل بررسی اردولیبرالیسم به منزله خاستگاه و پیشینه سیاست‌های نئولیبرال، فلسفه سیاسی نئولیبرال به منزله فراهم‌کننده رژیم حقیقت‌مندی دستگاه‌های جدید سرمایه‌داری تجدید ساختار یافته، تاچریسم و ریگانومیکس به منزله ماشین سیاسی این دستگاه بزرگ نظام قدرت - دانش نئولیبرال، بحران در سازمان نیودیل و کینزینیسم در دهه ۱۹۷۰، و تاچریسم به منزله ترجمان عملی نظام دانش نئولیبرال به اقتصادی جدید است.

۲. چهارچوب نظری

دیالکتیک دانش - قدرت فوکویی از حیث نظری امکان توضیح آنچه ما گسست در نظام دانش - قدرت می‌دانیم فراهم می‌آورد. در این باره دیالکتیک نظام دانش - قدرت در عمل به تمرکز بر چندگانگی اعمال قدرت، کنترل بر حوزه زیست - سیاست، به سامان‌سازی سوژه، و در نهایت ساخت رژیم حقیقت جدیدی منجر می‌شود. این رژیم حقیقت سلطه نسبتاً انحصاری را بر حوزه زیست - سیاست اعمال می‌کند. فوکو در درس گفتار ۱۴ ژانویه ۱۹۷۶ در این باره مدعی است: «... موظفیم حقیقت را با قدرتی تولید کنیم که برای عمل کردن مستلزم حقیقت و نیازمند آن است». بنابراین قدرت نمی‌تواند اعمال شود، مگر با اعمال اقتصاد خاصی از گفتمان‌های حقیقت که بر پایه آن و در نتیجه آن عمل کند؛ قدرتی که به صورت شبکه‌ای درآمده است (فوکو ۱۳۹۸: ۶۰-۶۶). بدن در این شبکه نظام قدرت - دانش دیالکتیکی حاصل از اندیشه فوکو مستقیماً در حوزه‌ای سیاسی جای می‌گیرد، بنابراین مناسبات قدرت آن را محاصره، رام و تربیت، تعذیب، و ملزم به انجام کارهایی می‌کنند و نشانه‌هایی را از آن می‌طلبند. این محاصره سیاسی بدن پیوند وثیقی با استفاده اقتصادی از بدن به مثابه نیروی مولدی دارد که به محاصره قدرت و استیلا درمی‌آید. لازمه این کنترل بر اذهان و قلوب، آن‌گونه که نظام قدرت - دانش نئولیبرال به دنبال آن است، قراردادن بدن ذیل نظام انقیاد است. بنابراین بدن به مثابه آماج مناسبات نظام قدرت - دانش می‌بایست نیرویی مولد و مقید باشد. آنچه فوکو «تکنولوژی سیاسی بدن» می‌نامد، در واقع تلاش برای وارد کردن سوژه درون خرده - فیزیک قدرت است که درون دستگاه‌ها و نهادهای حاصل از پیوند دیالکتیک نظام دانش - قدرت حاصل می‌شود. بنابراین نکته مهم این‌که مطالعه این وضعیت دیالکتیکی قدرت اعمال‌شده در پیوند با دانش هم‌سو با خود به منزله استراتژی در نظر گرفته می‌شود که ترتیبات، تکنیک‌ها، و عملکردهایی را همراه خود می‌آورد. بدین ترتیب قدرت در این‌جا نه جریان یک‌سویه مستقیم که شبکه‌ای از مناسبات همواره در حال گسترش و فعلیت‌یابی است که «اعمال» می‌شود، نه «تصاحب» و نتیجه کلی موقعیت‌های استراتژیک طبقه حاکم. از سوی دیگر، این نظام روابط تک‌معنایی و یک‌سویه نیستند، بلکه نقطه‌های بی‌شمار رویارویی و کانون‌های بی‌شمار بی‌ثباتی را درون خود جای می‌دهند که به بازتولید دائم مناسبات نیرو در دایره دیالکتیکی نظام قدرت - دانش می‌انجامد. به طوری که فهم از دانش نیز به تبع قدرت باید صورت گیرد. فوکو در این باره می‌نویسد: «باید پذیرفت که قدرت و دانش مستقیماً بر یکدیگر دلالت دارند؛ باید پذیرفت که نه مناسبات قدرتی بدون ایجاد حوزه‌ای از دانش هم‌بسته با آن وجود دارد و نه دانشی که مستلزم

مناسبات قدرت نباشد و در عین حال مناسبات قدرت را پدید نیاورد». نکته این جاست که شکل و حوزه‌های احتمالی شناخت را این دانش - قدرت و فرایندها و مبارزه‌هایی که از خلال آن می‌گذرند تولید می‌کند. این مناسبات بدن‌های انسانی را درون آنچه فوکو میکرو- فیزیک قدرت یا تکنولوژی سیاسی بدن می‌نامد با عنوان ابژه‌های دانش به انقیاد درمی‌آورند (Foucault 1995: 25-27). فوکو نقشی برای ایدئولوژی در مناسبات دانش - قدرت قائل نیست (ibid.: 26)، در حالی که ایدئولوژی به منزله هم‌بسته این مناسبات و سنتز دیالکتیک دانش - قدرت در نظم نئولیبرال به قوت وجود داشته است و اساساً نظم نئولیبرال خود بر مبنای ایدئولوژی و نه فقط شیوه تولید خاص عمل می‌کند.

۳. پیشینه موضوع

در سال‌های اخیر، ادبیات بسیاری درباره نئولیبرالیسم، خصوصاً با توجه به بحران‌های متعددی که سرمایه داری کنونی به آن دچار شده است، چه از جانب موافقان و چه مخالفان آن ساخته و پرداخته شده است. جنبه مشترک این کارها بیش‌تر بر تبدیل شدن این مفهوم به نوعی دشنام سیاسی حکایت دارد که اجازه فهم درست آن را از پژوهش‌گران و اندیشمندان گرفته است. در این میان، لکن کارهایی درخور نیز صورت گرفته است. از جمله تاریخ نئولیبرالیسم هاروی، معمای سرمایه، و حق به شهر از همین نویسنده که مبانی و بنیادهای نئولیبرالیسم را بررسی کرده و در نهایت به نقد شدید ساخت نامتوازن توزیع جغرافیایی در حق به شهر می‌رسد. از سوی دیگر، فوکو در برخی آثار خود و خصوصاً در دو اثر مهم درس گفتارهای خود، با عنوان تولد زیست - سیاست و باید از جامعه دفاع کرد، به بررسی تبارشناسانه سیر تحول و تطور نئولیبرالیسم به منزله فن حکم‌رانی جدید و ظهور سوژه جدید با عنوان انسان اقتصادی اقدام کرده است که به درک بهتر تبارشناسانه این پدیده کمک می‌کند. هم‌چنین سیمون کلارک، سادوفیلهو، جانسون، رولاندو مونک، و پالی کنار اثر مهمی مانند خشونت نئولیبرالیسم سیمون اشپرینگر نئولیبرالیسم را در نظر و عمل بررسی مفهوم می‌کرده‌اند. از جنبه‌ای دیگر و در جبهه موافقان نیز افرادی چون روثبارد، فون میزس، فریدمن، و هایک را می‌توان از پدران نئولیبرالیسم محسوب کرد. در ایران نیز شارحانی هم‌چون موسی غنی‌نژاد حول محور مجله‌هایی چون تجارت فردا، مهرنامه، سیاست‌نامه، و روزنامه‌هایی از جمله دنیای اقتصاد آن را بررسی کرده‌اند که در اتاق بازرگانی ایران نیز شاهد اجرا شدن نظریات ایشان بوده ایم که البته از حوزه بحث کنونی خارج است. اگرچه در جبهه مخالفان در ایران می‌توان به مراد فرهادپور و طیف حلقه رخداد، فریبرز رئیس‌دانا، پرویز

صداقت، محمد قراگوزلو، سهراب بهداد، فرهاد نعمانی، سعید رهنما، و طیفی دیگر از اندیشمندان نهادگرا نیز اشاره کرد که کارهایی درخور نیز در حوزه مخالفت با نئولیبرالیسم انجام داده اند که سایت تز یازدهم و ترجمه آثار چپ جدید، سایت نقد اقتصاد سیاسی، پروبلماتیکا، کتاب طبقه و کار در ایران بهداد و نعمانی، کارگران بی طبقه در ایران علیرضا خیراللهی، و بحران قراگوزلو فقط بخشی از این آثار است.

این آثار زمینه مطالعاتی خوبی برای شناخت وضعیت موجود فراهم آورده اند، لکن نگرش این مقاله برخلاف برخی از این رویکردها دیالکتیکی و تبارشناسانه است و برای این منظور از پژوهش های فوکو بهره گرفته شده است. ادبیات تحقیق حول محور نئولیبرالیسم اکثراً قدیمی شده و بازنویسی نشده است. یعنی با توجه به حجم تحولات کنونی عمدتاً به روز نیستند یا داده های کنونی را در کار خود حتی به صورت پیش فهم پدیدارشناسانه از وضعیت موجود لحاظ نکرده اند.

۴. اردولیبرالیسم و ایده «بازار اجتماعی»

ظهور اردولیبرالیسم را می توان تلاش نئولیبرال ها برای تطابق با ظهور کینزیانیزم در اروپا و آمریکا در نظر گرفت. بدین صورت که تا پیش از دهه ۱۹۵۰ بسیاری از متفکران نئولیبرال بر آن بودند که امتزاج بسیاری از عناصر سوسیالیسم یا دست کم سوسیال دموکراسی با لیبرالیسم لازم و ضروری است؛ بنابراین رسالت اصلی این عده چیزی نبود جز تلاش برای یافتن یا ایجاد فضایی برای بازار آزاد کنار نهادهای سوسیالیستی منعکس در دولت هم چون تأمین اجتماعی و حاکمیت قانون. در آلمان این موضع را مکتب اردولیبرالیسم نمایندگی می کرد که در دهه ۱۹۳۰ در فرایبورگ، به رهبری والتر اویکن، و پیرامون مجله اردو پدید آمده بود. اردولیبرال ها پیرو معرفت شناسی نوکانتی بودند و بر این باور بودند که قانون باید به منظور تحمیل «ایده های» صوری بر جامعه به کار رود. در حالی که ایده رقابت به منزله ضامن حقوق سیاسی به همان شکلی که در بازار آزاد مشاهده می شود تلقی می شد. مسئله این جا بود که به باور آن ها بازار به تنهایی امکان محافظت از این حقوق را نداشت، بنابراین وجود دولت برای تحمیل و اجرای نظم رقابتی و قاعده مند کردن آن ضروری بود. این بازار با پشتیبانی و قیمومیت قانون با نهادهای نیرومندی چون رفاه عمومی و تأمین اجتماعی کاملاً سازگار و هم سو بود و سنتز آن چیزی بود که «بازار اجتماعی» خوانده می شد (Bonefeld 2012). گنجاندن شروط و مواد قانونی ضد انحصارگرایی در قانون اساسی آلمان

در ۱۹۴۹ و پیمان رم در سال ۱۹۵۷ را، که بعدها زمینه تشکیل جامعه اقتصادی اروپا شد، می‌توان بخشی از دستاوردهای اردولیرالیسم برخاسته از آلمان دانست (Davies 2014).

از منظری دیگر، نظام دانش - قدرت نئولیبرالی را به گونه‌ای تبارشناسانه می‌توان در حوزه انضمامی / عینی سیاست در دوران صدارت کنراد آدنائر و لودویگ ارهارد در آلمان غربی مشاهده کرد که به دنبال امتزاجی از اقتصاد بازار با لیبرال دموکراسی هم‌راه تعدادی از عناصر و آموزه‌های اجتماعی کاتولیک بودند که در آن موقعیت با عنوان نئولیبرالیسم به منزله راه سوم بین فاشیسم و کمونیسم مطرح شد؛ یعنی جایی که باتوجه به تجربه ظهور فاشیسم بار دیگر سرمایه داری می‌بایست دولت را ضعیف و کوچک کند و عنان امور را جهت پیش‌برد سیاست‌های خود و سیاست‌زدایی از جامعه و درنهایت اجتناب از ظهور دوباره فاشیسم و یا کمونیسم در دست می‌گرفت. نئولیبرال‌های آلمانی با فاصله‌گرفتن از فرمول اولیه لیبرالیسم با عنوان اقتصاد آزاد و دولت ناظر بر آن بودند که باید این فرمول کاملاً معکوس شود. متعاقب آن اردولیرال‌های آلمانی یا همان نسخه نئولیبرالی آلمانی بازار آزاد را یگانه قاعده سازمان‌بخش و تنظیم‌کننده دولت می‌دانستند (فوکو ۱۳۸۶: ۱۶۶).

به عبارت دیگر، دولت مدنظر آن‌ها دولتی تحت نظارت بازار بود نه بازاری تحت نظارت دولت. اردولیرال‌ها بر آن بودند که مسئله اصلی دیگر نه مبادله که رقابت است. در این زمینه در اردولیرالیسم ما با گذار از مبادله به رقابت در قاعده بازار مواجهیم. بدین ترتیب مهم‌ترین مسئله دیگر نه توازن بلکه نابرابری است و نقطه کانونی نه مبادله که رقابت است (فوکو ۱۳۸۶: درس گفتار ۲۱ فوریه ۱۹۷۹). در این باره حداکثر دخالت دولت لزوم اجتناب از ایجاد تغییر در وضعیت رقابتی موجود است. اردولیرال‌ها با گسست از سنت لیبرالیسم قرن هجدهمی و نوزدهمی می‌گویند که لسه‌فر نمی‌تواند و نباید نتیجه اصل رقابت به منزله شکل سازمان‌بخش بازار باشد (همان: ۱۶۹-۱۷۰). در واقع رقابت بازی صوری نابرابری‌هاست نه بازی طبیعی‌ای بین افراد و رفتارها. بدین ترتیب، رقابت هدف تاریخی فن حکم رانی است نه داده‌ای طبیعی که باید محترم شمرده شود. پس حکومت باید از ابتدا تا انتها اقتصاد بازار را هم‌راهی کند و اقتصاد بازار نیز در حکومت حکم می‌شود. در این صورت نتیجه‌ای که اردولیرال‌ها می‌گیرند حکومت به‌نفع و برای بازار است نه به‌سبب بازار. اردولیرالیسم بر مبنای نوعی سیاست جامعه و مداخله‌گرایی اجتماعی بود که فعالانه، چندجانبه، هوشمندانه، و فراگیر باشد. بنابراین ما از سویی با نوعی اقتصاد بازار و از سوی دیگر با سیاست اجتماعی فعال، قدرت‌مند، و مداخله‌گر مواجهیم. تفاوت این مداخله‌گرایی با مداخله‌گرایی لیبرالی و مداخله‌گرایی کینزی دولت‌های رفاهی جذب یا خشی‌سازی آثار

احتمالی تخریبی آزادی اقتصادی بر جامعه یا بافت اجتماعی نیست، بلکه مداخله‌گرایی اردولیبرالی - نئولیبرالی به منظور شرط امکان تاریخی و اجتماعی اقتصاد بازار و شرط امکان سازوکار صوری رقابت است. در واقع سیاست جامعه نباید آثار ضد اجتماعی رقابت را از بین ببرد، بلکه هدف سیاست جامعه حذف موانع رقابتی و جمعی بر سر راه رقابت حداکثری در اقتصاد بازار آزاد است. بنابراین صوری‌سازی جامعه بر پایه مدل بنگاه را شاهدیم.

به‌طور کلی، از دید اردولیبرال‌ها آمیزه‌ای از قانون، قلمرو نهادی تعریف‌شده با خصلت به‌شدت صوری دخالت‌های مراجع عمومی، و ظهور اقتصادی که اصل تنظیم‌دهنده‌اش رقابت محض است، معرف فرصت تاریخی لیبرالیسم نوین در قامت اردولیبرالیسم است (همان: ۲۲۳-۲۴۸).

در سوی دیگر اروپا، ظهور اولیه نئولیبرالیسم در نظام دانش آنگلوساکسونی را می‌توان با کارهای «ویلفرید فریکه» دنبال کرد که به‌طور مشخص تلاشی برای صدور نئولیبرالیسم کروس و ناوروت در جهان انگلیسی‌زبان بود. فریکه از مفهوم نئولیبرالیسم برای توصیف اردو - لیبرالیسم و مانیتاریسم (پول‌گرایی) آمریکایی استفاده کرد. مطابق نظر فریکه، وجه مشترک اردو - لیبرالیسم و مانیتاریسم محقق‌دانستن دولت برای مداخله در اقتصاد فقط برای حفظ اقتصاد بازار بود. برای مثال، اعمال قانون ضد - تراست (Antitrust Law) برای جلوگیری از ایجاد انحصار از جانب شرکت‌ها و مؤسسات اقتصادی و اعمال برخی سیاست‌های اقتصادی باهدف ثابت در قیمت‌ها از آن جمله بود. همان‌گونه که فریکه مدعی است و شرح آن رفت، نئولیبرالیسم توصیفی برای نظریه لیبرالی اخیر نیست، بلکه مفهومی است برای اشاره به نوع خاصی از لیبرالیسم که وجه مشخصه آن تعهد رادیکال به سیاست‌های اقتصادی لسه‌فر و چه بسا فرارفتن و گذار از لیبرالیسم قرن هجدهمی و قرن نوزدهمی اروپایی است. در میان طرف‌داران این سیاست‌ها می‌توان لیبرال‌های کلاسیکی چون فون میزس (Mises) و هایک از یک‌سو و از سوی دیگر مانیتاریست‌ها و سایر اقتصاددانان هم‌چون فریدمن را مشاهده کرد که به ایجاد و حفظ «بازارهای آزاد» معتقدند. در نهایت آن دسته لیبرتارین‌ها مانند نوزیک (Nozick) و روثبارد (Rothbard) که بر آزادی فردی اصرار فراوانی دارند و مسائلی چون دولت حداقلی یا عملاً دولت غیرموجود را مدنظر قرار می‌دهند. هم‌چنین اگرچه از اردو - لیبرالیسم رپکه با عنوان اقتصاد بازار اجتماعی تأثیر پذیرفته بودند، با تمام این افت‌وخیزها در رویکرد نئولیبرال‌ها و بازار آزادگرایان تا سال ۱۹۹۰ با ظهور تاجر در انگلستان و ریگان در آمریکا صورت‌بندی جدید و کنونی

نئولیبرالیسم پی‌ریزی نشد. بحران اقتصادی آمریکا در بحران سیاسی‌ای شکل گرفت که در آن مسئله نفوذ، عمل، اعتبار سیاسی، مداخله حکومت فدرال، اتحادیه‌ها، و حد دخالت حکومت بار دیگر پس از زمان نیودیل مطرح و پروبلماتیزه شد. حکومت‌داری نئولیبرال در جهان آنگلساکسونی نوعی بدیل اقتصادی - سیاسی عمده بود که شکلی از جنبش وسیع مخالفت سیاسی را به خود گرفته بود. درحالی‌که حساسیت به پیش‌روی کمونیست‌ها، اتحادیه‌گرایان، و سوسیالیست‌ها از درون ساختار و تغییر ماهیت ساخت سیاسی به‌سوی سوسیالیسم چپ‌گرا خود هراسی را ایجاد کرده بود که مک کارتیسم، جنبش گسترده ضد جنگ ضد مداخله آمریکا در ویتنام، دومینوی اعتراضات و اعتصابات فلج‌کننده می ۱۹۶۸ در فرانسه و گسترش آن به سایر نقاط اروپا و آمریکا و حرکت کارگران به‌سوی سیاست‌های جمع‌گرایانه از یک سو و ازسوی دیگر درگیرشدن اقتصاد این کشورها با رکود تورمی، بی‌کاری، و بحران‌های متعدد در نظام کینزی دولت‌های رفاهی و هم‌چنین به بن‌بست رسیدن برنامه سوسیالیستی بورج (Beveridge Report) پس از پیروزی حزب کارگر در انگلستان بحران را به نقطه جوش خود رسانده بود. بنابراین ضرورت حرکت از جمع‌گرایی به‌سوی متمیزه‌کردن جامعه و پاک‌سازی آن از سیاست‌های دولت رفاهی در انگلستان، فرانسه، و آمریکا کنار گسترش امواج آن به سایر نقاط جهان ازسوی دولت‌های حاکم ایجاد شد. این سیاست با فاصله‌گرفتن از کینزیانیسم و نیودیلیسم در اروپا و آمریکا به‌خصوص پس از روی کار آمدن تاچر و ریگان در این دو کشور و حرکت به‌سوی سرمایه‌داری بنیادگرایی بازار کنار اعمال سیاست‌های به‌سامان‌سازی و مُنقادکردن سوزها محقق شد.

البته فهم فلسفه سیاسی نئولیبرالیسم می‌تواند به قرائت درست‌تری از آنچه در لایه عملی با عنوان دولت نئولیبرالی اجرا شد و پشتیبانی همه‌جانبه نظام قدرت - دانش را به‌دنبال داشت کمک کند. هم‌راه با نئولیبرالیسم آمریکایی زمینه‌های ظهور لیبرالیسم آنارشیستی، مکتب شیکاگو، میلتون فریدمن، و مکاتب هم‌سو با آن فراهم شد.

۵. مکتب شیکاگو و امپریالیسم اقتصادی

از دهه ۱۹۷۰ به‌بعد مکتب شیکاگو تأثیر در خورتوجهی در سیاست‌های نئولیبرالی گذاشت. این مکتب در تلاش برای بسط اقتصاد نوکلاسیک به حوزه‌های جدید حیات فردی و اجتماعی با دست‌گذاشتن بر مقولاتی چون «سرمایه انسانی» بی‌تردید نقش مهمی در

برساخت سوژه‌ای جدید با ساخت ذهنیت نئولیبرال به شکلی وسیع ایفا کرده است. مکتب اقتصادی شیکاگو در سال‌های اولیه‌اش در دهه‌های ۱۹۲۰ و ۱۹۳۰ مشخصاً به واسطه رویکرد لیبرالیستی آن شناخته نمی‌شد، اگرچه نسل اول زمینه را برای خیزش نسل دوم، به‌ویژه میلتون فریدمن و جورج استیگلر، فراهم کردند. مشخصه بنیادی نسل دوم اقتصاددانان پیرو مکتب شیکاگو اعتقاد راسخ به قابلیت علم اقتصاد در تبیین همه شکل‌های رفتار انسانی خواه بیرون یا درون بازار است (Van Horn 2011). به همین دلیل، در محافل دانشگاهی بعضی به‌مثابه امپریالیست‌های اقتصادی (Nik-Khah and Van Horn 2012: 259-282) نقد شده‌اند.

مکتب شیکاگو با گسست از رویکرد و هنجار آرمان‌گرایانه و ایدئالیستی بسیاری از نئولیبرال‌های اروپایی در دهه ۱۹۵۰ با بدگمانی به سیاست تنظیمی و کنترلی در اقتصاد مدعی کارآمدی بالقوه انحصار و توافقات غیراقتصادی شد (Davies 2010). آن‌ها با حمله به کینزگرایی در اقتصاد کلان از نوعی سیاست پولی دفاع کردند که در اواخر دهه ۱۹۷۰ و به‌خصوص پس از آن به‌کار گرفته شد.

نخستین تغییر کلان از لیبرالیسم کلاسیک جداکردن اقتصاد بازار از قاعده سیاسی لسه‌فر بود. رقابت در نئولیبرالیسم نه داده‌ای طبیعی یا منبع و یا بنیان جامعه بلکه ساختاری با مختصات صوری (Formal) بود. بنابراین ما در نئولیبرالیسم اقتصاد بازار منهای لسه‌فر را داریم، یعنی خط‌مشی فعالی بدون کنترل دولتی. بنابراین نباید نئولیبرالیسم را با لسه‌فر یک‌سان دانست، بلکه نئولیبرالیسم اساساً مداخله‌گر است و در قالب «امپریالیسم اثباتی» خود را پیش می‌برد. از سوی دیگر، آنچه با نام مکتب شیکاگو گره‌خورده چیزی است که ما به‌تأسی از نائومی کلاین به آن «دکترین شک» می‌گوییم. بدین صورت که با استفاده از خلاءهای ناشی از بحران‌هایی چون زلزله، جنگ، سیل، کودتا، و این اواخر بحران بدهی‌ها برنامه گسترده و شدید تعدیل ساختاری‌ای پیش برده می‌شود که طبق آن به آزادسازی و مقررات‌زدایی از بخش عمومی، کاهش مالیات‌ها، افزایش فشار بر نیروی کار در قالب موقتی‌کردن نیروی کار و کاهش شدید تعهدات بیمه‌ای، استفاده گسترده از ابزار سرکوب علیه مخالفان، ایجاد محدودیت بر فعالیت اتحادیه‌های کارگری و کارگران، و بازکردن درهای اقتصادی کشور هدف به‌روی ورود سرمایه خارجی و شرکت‌های بین‌المللی با عنوان فراملیتی‌ها به‌صورت ناگهانی یا همان چیزی که شک نامیده می‌شود به تعدیل ساختاری برای آنچه پیوستن به بازارهای جهانی نامیده می‌شود اقدام می‌کنند (Klein 2009). سرنگونی آینده در شیلی، سوکارنو در اندونزی، و

حمایت از حکومت نظامیان در برزیل، آرژانتین، و اروگوئه در دهه ۱۹۷۰ میلادی فقط بخشی از کارنامه سیاه مکتب بازار آزاد شیکاگو است که به دنبال اعمال شک‌های کلان اقتصادی به کشورهای هدف به منظور آزادسازی اقتصادی همه‌جانبه در قالب دولت اقتدارگرای بازار آزاد به منظور اعمال و تحمیل سیاست‌های خود به ملت‌های کشورهای هدف خود بوده است. مکتب شیکاگو بر مبنای یک نظام دانشی استوار بوده است که ما با عنوان فلسفه سیاسی نئولیبرال با تمرکز بر متفکران کلیدی آن هم‌چون فون میزس، هایک، و فریدمن به بررسی آن پیش از ورود به تاجریسم به منزله صورت نوعی نظام قدرت - دانش نئولیبرالی اقدام کرده‌ایم.

۶. فلسفه سیاسی نئولیبرال: فون میزس، هایک، فریدمن، و نوزیک

از منظر فلسفه سیاسی، خاستگاه‌های نئولیبرالیسم را می‌توان در سال‌های پیش از رکود بزرگ و در نوشته‌های لودویگ فون میزس جست‌وجو کرد که نقدی بر عقلانیت سوسیالیستی بود. فون میزس، هایک، و اصحاب نئولیبرالیسم به دنبال دفاعیه‌ای از لیبرالیسم اقتصادی بودند. آن‌ها تصور می‌کردند لیبرالیسم در قالب بازار آزاد ویکتوریایی از ۱۸۷۰، که دوران اوج آن بود، رو به افول گذاشته است. البته این موضوع با پیدایش شرکت‌ها، اتحادیه‌های کارگری، سیاست‌های اجتماعی، و سوسیالیسم دولتی هم‌زمان شده بود. رسالت میزس، هایک، و سایر هواداران لیبرالیسم اقتصادی در آن دوران تصور دوباره لیبرالیسم اقتصادی به گونه‌ای بود که یا با تحولات تازه سازگار شوند یا بتوانند آن را کنار بگذارند. مسئله این‌جا بود که گسست ۱۹۳۰ در اقتصاد بازار آزاد لیبرالی دریی بحران رکود بزرگ در ۱۹۲۹ عملاً به تغییر مسیر دولت‌ها و ظهور کینزیانیزم در اروپا و آمریکا منجر شد. در دهه ۱۹۳۰ با ظهور سیاست حمایت از صنایع داخلی و اقتصاد کلان با عنوان «نیودیل» در ایالات متحده، کینزیانیزم در اروپای غربی، سوسیالیسم، و موج توتالیتاریسم در اروپا روندهای ضد لیبرالی رو به وخامت گذاشت. این تحولات به کلیدخوردن طرح بحران در محافل لیبرال کشورهای وقت منجر شد. متعاقب آن برگزاری «اجلاس والت لیپمن» در ۱۹۳۸ در پاریس به منظور انتقاد از «نیودیل»، تشکیل «انجمن مونت پلرین» به دست هایک در جایگاه اتاق فکر و شبکه‌ای برای روشن‌فکران لیبرال از اقصی نقاط جهان، و مدرسه اقتصادی شیکاگو در کنار نئولیبرالیزه‌شدن نهادهای اقتصادی جهانی از آن جمله بود. برخی معتقدند که نخستین بار در اجلاس والت لیپمن از واژه نئولیبرال استفاده شد. در ادامه، کتاب راه بردگی فون هایک و مقالات و نوشته‌های فریدمن، نوزیک، هایک، و سایر متفکران نئولیبرال مستقر

در دانشگاه شیکاگو و نهادهایی چون وال استریت و از سوی دیگر به قدرت رسیدن تاجر و ریگان در لایه انضمامی نظریه نئولیبرال به تشکیل ایستمه نئولیبرال انجامید.

هم چنین نظریه های اقتصادی و سیاسی فریدمن، نوزیک، فون میزس، و هایک را می توان از منظری دیگر با عنوان فلسفه سیاسی نئولیبرالی در نظر گرفت. طبق نظر آنا ماریا بلومگرن:

نئولیبرالیسم یک فلسفه بسیط همگن آن گونه که به نظر می رسد نیست. نئولیبرالیسم طیف وسیعی از شالوده های اخلاقی و هم چنین نتایج هنجاری را شامل می شود. در یک سوی طیف آنارکو-لیبرالیسم (لیبرالیسم آنارشیک) قرار دارد که مدعی یک سیاست لسه فر محض و پایان دادن به تمامی حکومت هاست. در سوی دیگر اما طیف کلاسیک لیبرالیسم قرار دارد که خواهان یک حکومتی است با کارکردی بیش از آنچه با عنوان دولت نگهبان شب از آن یاد می کنند (Blomgren 1997: 12).

میزس در تلاش برای گسست^۴ معرفت شناسانه در لیبرالیسم مدعی آن بود که اصل معرفت شناسی در لیبرالیسم نه در امر سیاسی که اقتصاد است. بدین ترتیب همان گونه که توضیح آن رفت، این آزادی اقتصادی است که اهمیت اساسی دارد و آزادی سیاسی به دنبال آن خواهد آمد. میزس در تأسیس گونه ای از جامعه شناسی فردی با محوریت عمل اجتماعی افراد سعی می کند (Gene 2014: 2-5). بدین ترتیب در اندیشه میزس و پدران نئولیبرالیسم تمامی کنش های افراد تحت تأثیر رانه اقتصادی است و به منظور دستیابی به اهدافی قابل دسترس است. قانون اساسی اصل اقتصادی است. در پی همین انفکاک امر اقتصادی از امر سیاسی و امر اجتماعی وزیر مالیه وقت فرانسه، ژسکار دستن، در ۱۹۷۲ مدال نئولیبرالی جدایی امر اقتصادی از امر اجتماعی را در این کشور به اجرا درآورد. او در مقاله ای که برای اجلاس استلو در همان سال می نویسد بر کلیدواژه اساسی نئولیبرالی توجه می کند: «[ما باید] مسائل مربوط به الزامات گسترش اقتصادی را به کلی از مسائل مربوط به هم بستگی و عدالت اجتماعی جدا کنیم» (فوکو ۱۳۸۶: ۲۷۶). بدین معنا که امر اقتصادی و امر اجتماعی چنان از هم دیگر منفصل باشند که سازوکارهای اجتماعی در فرایندهای اقتصادی اختلال ایجاد نکند و به آن آسیب نزنند. این همان قاعده اردولیبرالیسم آلمانی و نئولیبرالیسم آمریکایی است که در نئولیبرالیسم فرانسوی نیز به وجود آمد. مطابق این قاعده، اقتصاد اساساً بازی است که بین شرکت کنندگان بسط می یابد. نقش دولت در این بازی که می باید به کل جامعه سرایت کند تعریف قاعده اقتصادی بازی و تضمین اجرای آن هاست.

مطابق این نظر، هایک، فریدمن، و نوزیک به مقاصد جداگانه‌ای برای ارزیابی نئولیبرالیسم و سیاست‌های نئولیبرالی دست یافته‌اند. برای نمونه فریدمن نماینده آن‌چه است که می‌توان آن را نئولیبرالیسم پی‌گیرانه / نتیجه‌گرایانه (Consequentialist Neoliberalism) نامید. فریدمن از سیاست‌های نئولیبرالی هم‌چون مقررات‌زدایی، خصوصی‌سازی، و کاهش حداکثری مالیات با این استدلال حمایت می‌کند که به پی‌آمدهای مثبت این دست اقدامات سیاسی بر وضعیت کلی اقتصادی منجر می‌شود. هم‌چنین طبق مدعای بلومگرن تجویزها و پیش‌نهادهای سیاستی فریدمن در نهایت بر مبنای مفهومی از حق طبیعی استوار است. این بدین معناست که فریدمن در نهایت به دنبال فراهم‌آوردن بسته سیاست‌ها و اعمال نئولیبرالی بر این مبناست که انسان ذاتاً اجتماعی است و ذات اجتماعی آن دیکته‌کننده گونه خاصی از سازمان‌دهی اجتماعی است که تأکید اصلی را بر آزادی انتخاب افراد می‌گذارد تا اعمال برابری هدایت‌شده از بالا. بدین ترتیب، فریدمن معتقد است که دولت رفاه را نمی‌تواند دولت آزاد دانست. لیبرال قرن بیستمی تأکید خود را به‌طور اولی بر دولت می‌گذارد تا بر سازوکارهای داوطلبانه فردی. تفاوت بین این دو آموزه در حوزه اقتصادی بسیار جدی‌تر از حوزه سیاسی بوده است. تأکید بر نهادهای پارلمانی، دولت مسئول، نظام نمایندگی، حقوق مدنی، و مواردی از این دست پوششی مستحکم برای پیش‌برد سیاست‌های بنیادگرایی بازار نئولیبرالیست است. فریدمن مدعی است لیبرالیسمی که وی لیبرالیسم قرن بیستمی می‌نامد اکنون ارتدوکس و متحجر شده است. از سوی دیگر، فریدمن دیدگاه‌های خود را با عنوان «نئولیبرالیسم» ارائه می‌دهد که از جهتی نیز به‌درستی گسست و گذار از نظام دانش - قدرت لیبرالی قرن نوزدهمی و به‌خصوص قرن بیستمی را نشان می‌دهد. تز اصلی فریدمن این است که هیچ‌گونه ارتباط ضروری بین سازوکارهای اقتصادی و سازوکارهای سیاسی وجود ندارد و تنها برخی از ترکیبات خاص بسته به شرایط موجود امکان‌پذیر است و به‌معنای این است که طبق نظر فریدمن چیزی به نام «سوسیالیسم دموکراتیک» وجود ندارد. بنابراین سازوکارهای اقتصادی نقش دوگانه‌ای در ارتقای جامعه آزاد ایفا می‌کنند. از یک سو، آزادی در ترتیبات اقتصادی به‌نوبه خود جزئی از آزادی در معنای موسع کلمه است، بنابراین «آزادی اقتصادی» برای باورمندان به آزادی هدفی در خود است. از دیگر سو، آزادی اقتصادی ابزاری تفکیک‌نشده و جدایی‌ناپذیر به‌سوی دست‌یافتن به آزادی سیاسی است. از این منظر، آزادی اقتصادی به آزادی سیاسی ختم خواهد شد. بنابراین سازوکارهای اقتصادی به‌دلیل تأثیر در مرکزیت‌زدایی از قدرت می‌توانند تأمین‌کننده آزادی باشند. تز اصلی نئولیبرالیسم این است که حاکمیت بازار آزاد، شرکت‌ها، و مؤسسات

خصوصی به آزادی سیاسی بی واسطه می‌انجامد. به تعبیر دیگر، سرمایه‌داری رقابتی شرط لازم و نه کافی برای آزادی سیاسی است. دلیل اصلی جدایی امر سیاسی از امر اقتصادی در اندیشه نئولیبرال‌ها توان‌مند کردن یکی از آن‌ها برای جبران کاستی‌های دیگری است. فریدمن در همین زمینه می‌نویسد: «این واضح است که آزادی بدین معنا با بازار آزاد و توسعه نهادها و مؤسسات سرمایه‌داری همراه می‌شود ... تاریخ به ما می‌گوید که آزادی اقتصادی شرط ضروری آزادی سیاسی است.» از سوی دیگر، هایک و فریدمن و به‌طور کلی نئولیبرال‌ها توجه خود را به تقدم آزادی اقتصادی بر آزادی سیاسی معطوف کردند. آن‌ها در پی القای این ترس بودند که آزادی سیاسی بدون آزادی اقتصادی یا به تعبیر درست آن آزادسازی اقتصادی امکان‌پذیر نیست و سوسیالیسم چیزی نیست جز گونه‌ای دیگر از فاشیسم و توتالیتراریسم (فون هایک ۱۳۹۲). در این زمینه، فریدمن پرسش از وجود ارتباط منطقی بین آزادی سیاسی و اقتصادی را مطرح می‌کند. فریدمن در مقاله «سرمایه‌داری و آزادی» از بازار به‌منزله مؤلفه مستقیم آزادی نام می‌برد و به وجود رابطه غیرمستقیم بین تنظیم بازار و آزادی سیاسی قائل است. او بر آن است که مبادله و تجارت باید داوطلبانه و آزادانه باشد و یگانه اصل حاکم بر مبادله منافع اقتصادی طرفین معامله است. بازار بر این مبنا همان گول چراغ جادویی است که هر آنچه مردم می‌خواهند به آن‌ها می‌دهد. تمرکززدایی از قدرت در نئولیبرالیسم با هدف ناتوان کردن دولت و آپاراتوس دولتی برای مداخله در بازار اجرا می‌شود. در این زمینه آزادی سیاسی به‌طور ماهوی با عدم تمرکز قدرت حاصل می‌شود. حفظ آزادی نیازمند حذف قدرت تا آن‌جا که ممکن است یا پراکنده کردن و تمرکززدایی از آن در صورت عدم امکان امحای قدرت دولتی است. فریدمن از این مقدمه برای رسیدن به این گزاره بهره می‌گیرد که بازار جزئی جدایی‌ناپذیر از نظام موازنه و کنترل کلان است که مطابق آن قدرت اقتصادی به‌جای این‌که بر قدرت سیاسی بار شود از آن تفریق می‌شود و آن را کنترل می‌کند. جدایی قدرت اقتصادی از قدرت سیاسی به‌طور کلی تأمین‌کننده آزادی در اندیشه فریدمن است. از نظر سیاسی فریدمن معتقد است تازمانی که افراد وابسته و مزدبگیر دولت باشند، تغییرات رادیکال ممکن نیست و عملاً آزادی به‌معنای توانایی اعمال تغییرات رادیکال برقرار نیست. فریدمن هم‌چنین مدعی است که بازار سازوکاری غیرشخصی است که فعالیت‌های اقتصادی افراد را از ویژگی‌های شخصیتی آن‌ها جدا می‌کند. بدین ترتیب بهترین اقتصاد اقتصاد لیبرال بازار آزاد است که کتاب *سرمایه‌داری و آزادی* وی سرشار از گزاره‌های او به‌منظور اثبات این مدعا است.

مسئله جالب توجه در آرای فریدمن عدم ارجاع به داده‌های اقتصادی برای توجیه استدلال وی به سود آزادی اقتصادی است. فریدمن برای توجیه ضرورت آزادی اقتصادی به منزله پیش‌نیاز آزادی سیاسی به استدلالی اخلاقی روی می‌آورد. این استدلال اخلاقی شامل تعریفی از آزادی و این ادعاست که آزادی باید شامل آزادی اقتصادی باشد که این در اندیشه فریدمن و تاحدودی سایر نئولیبرال‌ها به معنای بازارهای آزاد و مقررات دولتی حداقلی است. به طور کلی، نئولیبرال‌ها نتیجه می‌گیرند که دولت باید بیرون از بازارها بایستد و از آن‌ها مقررات زدایی شود.^۵

به گونه‌ای مشابه، هایک گونه‌ای محافظه‌کارانه‌تر از نئولیبرالیسم را ارائه می‌دهد که در همان حالی که استدلالی سودمند و کاربردی به سود نئولیبرالیسم ارائه می‌دهد، در پایان شالوده‌اندیشه خود را بر قانون طبیعی می‌گذارد. امر مرکزی برای نظریه هایک مفهوم «نظم خودانگیخته»ی (Spontaneous Order) زندگی اجتماعی است که طبق ادعای او زمانی که این نظم به حفظ آزادی‌های فردی و رفاه حال فرد می‌رسد، بهتر از هر نوعی از نظم مصنوعی ایجاد شده عمل می‌کند (Hayek 1973).

در نهایت نوزیک نیز در کارهای آغازین خود در فلسفه سیاسی نماینده گونه‌ای از نئولیبرالیسم محافظه‌کارانه (Deontological Kind of Neoliberalism) است. او طرف‌دار همان سیاست‌های فریدمن و هایک است، لکن بر مبنای این ایده که مجموعه‌ای از حقوق طبیعی به همه افراد نوع بشر داده شده است و این حقوق عملاً مشروعیت نقش دولت را به حاشیه می‌برد (Nozick 2013). باین حال، نوزیک از دولت می‌خواهد که بی‌عدالتی‌های گذشته را جبران کند، حتی اگر به معنای مداخله حکومت در اقتصاد باشد. برخلاف فریدمن و هایک، نوزیک به آثار و پی‌آمدهای خوبی از سیاست‌های نئولیبرالی حتی زمانی که درباره مزایای نئولیبرالیسم می‌گوید اشاره نمی‌کند، بلکه به جای آن بر سیاست‌هایی از این دست تمرکز می‌کند که معیاری درست برای ایجاد جامعه مطابق با عدالت و حقوق طبیعی است.

از سوی دیگر، شاید بهتر باشد نئولیبرالیسم را نه به منزله فلسفه سیاسی متمایز بلکه به منزله توصیفی قابل قبول از یک مجموعه بی‌نظمی از نظریه‌های سیاسی در نظر بگیریم. این نظریه‌ها از یک سو به «سرمایه‌داری آنارشیک» (Capitalism-Anarcho) می‌رسد که به حذف کامل دولت معتقد است و از سوی دیگر به «لیبرالیسم کلاسیک» می‌رسد و هایک می‌رسد که باوری جدی به این داشتند که یک حوزه مشترک‌المنافع (کامنولث) هم‌راه آزادی‌های فردی و تجاری به منزله پیش‌شرطی برای زندگی اجتماعی ضروری است. در مواقعی این فلسفه‌های سیاسی مختلف یک‌صدا سخن می‌گویند و از عقب‌نشینی دولت

(Back of the State-Roll) و ایجاد جامعه‌ای حمایت می‌کنند که به‌طور اولی از طریق سازوکارهای حکومتی بازار آزاد اداره می‌شود. لکن به‌طور کلی نمی‌توان این دسته نظریه‌ها با عنوان نئولیبرالیسم را به‌تمامی از یک‌دیگر جدا کرد. بنابراین ما آن‌ها را ذیل مفهومی واحد از نئولیبرالیسم با عطف توجه به اختلافاتی چند برسر شدت عمل اجرای این سیاست‌ها و برخی اختلافات اجرایی‌شان می‌آوریم. این دسته‌بندی بین گونه‌های مختلف نئولیبرالیسم تاحدودی به‌منظور شناخت نقاط اشتراک متفکران نئولیبرال اجرا شده است. کنار باور به حقوق طبیعی، فردگرایی رادیکال، دولت حداقلی و مقررات‌زدایی، فایده‌گرایی را هم می‌توان از دیگر وجوه مشخص مشترک اندیشمندان نئولیبرال دانست. نئولیبرالیسم آن‌گونه‌که ما می‌بینیم، مجموعه‌ای از باورها و اندیشه‌های سیاسی است که به‌طور کلی شامل این عقیده است که یگانه هدف قانونی دولت محافظت از فرد خصوصاً آزادی اقتصادی و آزادی او از قیدوبندهای اجتماعی و همچنین اعتقاد راسخ به حقوق مالکیت خصوصی است. این باورها می‌تواند به حوزه بین‌الملل نیز تسری یابد؛ یعنی جایی که نظام بازار آزاد و تجارت آزاد نیز ایجاد و اعمال می‌شود و نئولیبرالیسم مبنایی می‌شود برای تشکیل آنچه نگری امپراتوری می‌نامد؛ یعنی یک لویتان در قامت سرمایه‌مالی، نظم نوین نئولیبرال، و نظم حقوقی بین‌الملل (International Juridical Order) نئولیبرال که به نهادسازی و حفظ نظم سرمایه‌دارانه امپراتوریایی اقدام می‌کند. از آن سوی طیف در نظام دانش - قدرت نئولیبرالی فریدمن در توجیه این نظم مدعی است که یگانه دلیل قابل قبول برای تنظیم تجارت بین‌المللی حفظ نوعی از آزادی تجاری و هم‌زمان حفظ حقوق مالکیت است که باید در سطح ملی به رسمیت شناخته شود (Friedman 2006). نئولیبرالیسم به‌طور کلی شامل این اعتقاد است که مکانیسم‌های بازار بهترین راه سازمان‌دهی به تمام مبادلات کالاها و خدمات است. اعتقاد نئولیبرال‌ها بر این است که بازارهای آزاد و مبادله آزاد ظرفیت خلاقانه و روحیه کارآفرینی را، که در نظم خودانگیخته هر جامعه بشری نهفته است، آزاد می‌کند و بدین ترتیب به آزادی فردی، رفاه فردی بیشتر، و تخصیص بهینه می‌انجامد.

نئولیبرالیسم هم‌چنین دیدگاهی بازارمحور و رقابتی در راستای معرفت‌شناسی پراگماتیستی سرمایه‌دارانه خود درباره فضیلت اخلاقی دارد. بدین ترتیب، طبق تعریف متفکران نئولیبرال، انسان فضیلت‌مند کسی است که توانایی دسترسی به بازارهای مربوط را داشته باشد و در نقش بازیگر رقابتی در این بازارها عمل کند. این فرد در واقع همانی است که مخاطرات هم‌راه با مشارکت و حضور در بازارهای آزاد را می‌پذیرد و با تحولات سریع حاصل این مشارکت در بازار هم‌سو می‌شود (Friedman 1980). افراد هم‌چنین فقط

در قبال پی‌آمدهای انتخاباتشان و تصمیماتی مسئول‌اند که آزادانه اتخاذ می‌کنند. موارد نابرابری و بی‌عدالتی‌های عظیم اجتماعی در نئولیبرالیسم حتی از نظر اخلاقی قابل قبول نیست، حداقل تا آنجایی که در آن بتوانند به‌منزله نتیجه‌ای از تصمیماتی تلقی شوند که آزادانه اتخاذ شده‌اند. اگر فردی تقاضای تنظیم بازار یا پرداخت غرامت به ورشکستگان و سویه بازنده مبادلات بازارهای آزاد را از دولت داشته باشد این نشانه‌ای است از این‌که فرد موردنظر از لحاظ اخلاقی محروم و توسعه‌نیافته است و به‌سختی می‌توان گفت نئولیبرالیسم با حامی دولت توتالیتر تفاوتی دارد. این تا جایی پیش می‌رود که اگر دموکراسی رویه‌های دموکراتیک اصلاحات نئولیبرالی را به تأخیر بیندازد یا آزادی‌های تجاری/ دادوستد فردی را تهدید کند، در این وضعیت سیاست‌های نئولیبرال بر دموکراسی ارجحیت دارد. پی‌آمد اعمال عملی سیاست‌های نئولیبرالی در نهایت به جابه‌جایی در قدرت از رویه‌های سیاسی به رویه‌های اقتصادی از دولت به بازارها و افراد و در نهایت از قوه قانون‌گذاری و مقامات اجرایی به مقامات قضایی خواهد انجامید. بنابراین ما عملاً با بی‌تعهدی نئولیبرالیسم به دموکراسی به‌منزله فضیلتی اخلاقی مواجهیم که در تاجریسم صورت نوعی خود را می‌یابد.

۷. تاجریسم و نظام دانش - قدرت سرمایه‌داری تجدیدساختاریافته^۶

ظهور تاجر در انگلستان و ریگان در آمریکا زمینه‌های لازم را برای اجرای آنچه نظام دانش/ ایستمنه نئولیبرالی در چند دهه قبل از آن برنامه‌ریزی کرده بود فراهم آورد. به طوری که با گسست رادیکال از نظام دانش - قدرت کینزی به نظام دانش - قدرت نئولیبرال مواجهیم. این گسست، همانند آنچه در گذار از یک پارادایم مسلط به پارادایم دیگر اتفاق می‌افتد، ابتدای گسست و تغییر پارادایم بر محور بحران است. بدین ترتیب، بحران در نظام اقتصاد کینزی و دولت رفاه از دهه ۱۹۷۰ کم‌کم زمینه‌های لازم برای گسست رادیکال در قالب برانداختن کینزیانیزم و جای‌گزین کردن آن با بنیادگرایی بازار در قالب نئولیبرالیسم را فراهم آورد. ما به دنبال بررسی جزئی تمامی اقدامات تاجر در دوران نخست‌وزیری او نیستیم و موضوع بحث حاضر نیست و نکته بسیار مهم این‌که ما چیزی به نام شیوه تولید نئولیبرال نداریم و نئولیبرالیسم اجرای نظام بازار در کلیت خود در معنای کلان و تحمیل آن به جامعه است. تاجریسم بر چند بنیان اساسی استوار بوده است: اولویت فرد بر جامعه، استفاده از بحران‌ها برای ایجاد تغییرات ماهوی کلان، بازخوانی و ارائه تفسیر الهیاتی جدید در پیوند با سرمایه‌داری، بازار به‌مثابه محوریت شکوفایی فردی و نظم اجتماعی، برنامه‌های

کلان تعدیل اقتصادی، اولویت امر اقتصادی بر امر سیاسی، تلاش دولت در فراهم آوردن زمینه‌های پیاده‌سازی اقتصاد بازار، گسترش نئولیبرالیسم درون و بیرون مرزها، و ساخت سوژه نئولیبرال. مسیحیت در این جا نه آیینی مبتنی بر اصلاح اجتماعی بلکه امری معنوی است.

۸. فردگرایی رادیکال و ساخت سوژه سیاسی نئولیبرال

تاچر با اتکا به ادعای هایک مبنی بر عدم وجود خیر عمومی / جمعی در سیاست ابتدا سعی در تضعیف جدی بنیان هرگونه آرمان جمع‌گرایانه و مشترک و متعاقباً به حداقل رساندن نقش دولت در اقتصاد می‌کند. بنابراین سیاست در نئولیبرالیسم تاچری نه عرصه خیر جمعی که عرصه تأمین منافع خصوصی و شخصی است. در تاجریسم نیز همان‌گونه که به نظام دانش نئولیبرالی در آرای فریدمن، میزس، و هایک اشاره صریح شده بود مفهومی به نام جامعه وجود ندارد. «تنها افراد از زن و مرد وجود دارند و خانواده‌های آن‌ها و هیچ دولتی نمی‌تواند کار خاصی برای آن‌ها انجام دهد و آن‌ها باید نخست به خودشان رجوع کنند». هم‌چنین دولت مسئولیتی در قبال افراد ندارد و وظیفه کمک به مستضعفان نیز نه برعهده دولت که برعهده خود افراد است. بنابراین هیچ بنیان جمعی‌ای به نام جامعه، که موجودیتی مستقل از افراد داشته باشد، وجود خارجی ندارد. تاچر و نئولیبرال‌ها معتقدند جامعه مفهومی تجریدی و انتزاعی است و ما در نهایت چیزی به نام مسئولیت فردی داریم و نه آرمان جمعی مشترک (Thatcher 1987). وی در اجتماع حزب محافظه‌کار در آوریل ۱۹۷۹ هرگونه مسیر توسعه را کار فردی بیان می‌کند. تاچر با بررسی موضوع جامعه از دیدگاه نئولیبرالی خود نیروی پیش‌برنده جامعه را میل فردی برای پیش‌برد آن‌چه می‌داند که برای فرد و خانواده‌اش منفعت دارد. او تعقیب منفعت شخصی را مسیر توسعه و رشد جامعه بیان می‌کند. «و هیچ جای‌گزینی برای این غریزه انسانی بنیادی وجود ندارد و بدترین چیز ممکن که یک حکومت می‌تواند انجام دهد خدشه‌دار کردن آن با اتخاذ نوعی سیاست جای‌گزین جمع‌گرایانه است». آن‌کس که کار نمی‌کند روح فردگرایانه ملت را از بین می‌برد (Thatcher 1979a). سرانجام تاچر برای از بین بردن بنیان‌های جمع‌گرایانه و ریشه‌های سوسیالیسم، پس از اعتصابات گسترده اتحادیه‌های کارگری در انگلستان، با عنوان «زمستان نارضایتی»، در سخن‌رانی تلویزیونی که به همین مناسبت در ژانویه ۱۹۷۹ برگزار می‌کند، تهدید کنونی پیش‌روی انگلستان را تهدید سبک زندگی فردگرایانه انگلیسی بیان می‌کند و یگانه راه‌حل برای این مشکل را محدود کردن قدرت اتحادیه‌ها و درهم‌کوبیدن آن‌ها می‌داند

(Thatcher 1979c). در این جا آنچه می‌ماند جای‌گزینی مسئولیت اخلاقی شخصی و متعاقب آن عقب‌نشینی دولت از نقش‌های حمایتی خود به جای آن‌چه است که ما در تعریف مرسوم از جامعه سراغ داریم. درحالی‌که حتی افزایش بزه‌کاری اجتماعی در آن‌چه تاجریم در معنی سنتز دیالکتیک قدرت - دانش از آن مراد می‌کند نه چیزی جمعی بلکه حاصل تضعیف مسئولیت و دیسیپلین فردی است و این فقط خانواده و فرد است نه دولت که مسئول بزه‌کاری تلقی می‌شود (Thatcher 1978). تاجر کلیدی‌ترین وظایف خود و دولت نتولیرال را به دقیق‌ترین صورت ممکن صورت‌بندی می‌کند: «اقتصاد تنها یک روش است؛ هدف تغییر ذهن‌ها و قلب‌هاست» (Thatcher 1981b). نکته جالب‌توجه این‌که، پس از اعلان کودتا در شیلی پینوشه مأموریت خود را «عملیاتی بلندمدت و عمیق برای تغییر ذهنیت شیلیایی‌ها» بیان کرده بود (Valdes 1995: 7-9, 13).

۹. مقررات‌زدایی از اقتصاد، آزادی بازار، و مسئولیت‌زدایی از دولت

لزوم حذف بخش دولتی و عقب‌نشینی کامل دولت از بحث اشتغال در دستگاه عمومی ضدیت با ملی‌کردن اقتصادی به سود بخش خصوصی (Thatcher 1967)، باور به اقتصاد آزاد به‌منزله بنیان آزادی فردی همان‌گونه که میزس، هایک، فریدمن، و سایر نتولیرال‌ها پیش‌تر نیز گفته بودند (Thatcher 1975b)، مقابله با قدرت دولتی، و حق فعالیت آزاد اقتصادی مؤسسات و شرکت‌های خصوصی (Thatcher 1975a) از جمله موارد آزادسازی اقتصادی و سیاست‌های تعدیلی تاجر به‌منظور درهم‌کوبیدن هرگونه بنیان اقتصاد سوسیالیستی یا دولت‌رفاهی‌کینزی بوده است. برای این منظور، تاجر به‌دنبال پروراندن نظام معنای/ایستمه نتولیرالی با سیاست قدرت است. شاید از واضح‌ترین نمونه‌های دال بر اثبات رابطه دیالکتیکی نظریه و عمل را بتوان در این سخنان تاجر دید. تاجر در سخن‌رانی خود در اجلاس فدراسیون دانش‌آموزان/ دانشجویان حزب محافظه‌کار در ۲۴ مارس ۱۹۷۵ می‌گوید:

ما دیگر نمی‌توانیم برای مدت زمان طولانی در لاک دفاعی فروروییم. زمان ضد حمله رسیده است... ضد حمله روشن‌فکران به همان اندازه ضد حمله در پارلمان و توسط نمایندگان مهم است. اگر ما در این نبرد اندیشه‌ها پیروز شویم، پس نیمی از راه پیروزی را در این جنگ پشت سر گذاشته‌ایم (Thatcher 1975c).

در همین راستاست که سال‌ها بعد دونالد رامسفلد، وزیر دفاع سابق آمریکا در دولت بوش، در مه ۲۰۰۲ میلون فریدمن را نماد و عصاره‌ای از این دانست که اندیشه‌ها

پی‌آمدهای عملی جدی دارد (Rumsfeld 2002). تاجر در جای دیگری نیز گسترش آزادی را، که مقصود همان نسخه آزادی بازار به منزله اُس و اساس آزادی نئولیبرالی است، با گسترش اندیشه و هژمونیک‌شدن اپیستمه نئولیبرالی ممکن دانسته است. وی گسترش آزادی بازار به جهان را نه ایدئال که امری وجدانی می‌داند (Thatcher 1983a). تاجر در جایی دیگر سیاست‌های خود را دارای اشتراکات بسیار با آموزه‌های هایدک می‌داند و آن محافظه‌کاری‌ای را که از آن می‌آید بازگشت به نوعی دیگر از لیبرالیسم بیان می‌کند که با لیبرالیسم آمیخته با سیاست‌های دولت رفاهی - کینزی متفاوت است (Thatcher 1985). در همین سال، هایدک در سفر خود به انگلستان از دپارتمان پژوهشی حزب محافظه‌کار بازدید می‌کند. کمی بعدتر، تاجر در سخن‌رانی دیگری در مؤسسه مطالعات اقتصادی - سیاسی بریتانیا هرگونه تعقیب برابری را سرابی بیش نمی‌داند و جالب این‌که در ادامه جای‌گزین حق تعقیب برابری برای افراد و جامعه را تعقیب فرصت‌های برابر، حق نابرابری، و اهمیت فردگرایی بیان می‌کند. در این جا، تلقی از جامعه همان حوزه «رقابت حداکثری» افراد برای کسب سود است، آن‌گونه که هایدک و فریدمن نیز بر آن تأکید کرده بودند (Thatcher 1975d). متعاقباً تاجر در سخنانی در کنفرانس حزب محافظه‌کار در اکتبر ۱۹۸۳ می‌گوید: «چیزی به نام پول عمومی و متعلق به عموم وجود ندارد، بلکه این تنها پول مالیات‌دهندگان است» (Thatcher 1983b). این بدان معناست که دولت وظیفه‌ای جز کارگزاری سرمایه ندارد و برای عدم مداخله و سلب مسئولیت بهانه‌ای بهتر از این‌که دولت پولی در بساط ندارد و نقشی جز حفاظت از منافع طبقات سرمایه‌دار ندارد در دست‌رس نئولیبرالیسم در قامت تاجر نیست. جالب این‌که در سخنانی که تاجر در ۱۰ مارس ۱۹۸۱ در مجلس عوام بیان می‌کند، خود را از ستایش‌کنندگان هایدک معرفی می‌کند. او هم‌چنین برخی از کتاب‌های هایدک هم‌چون *قانون اساسی آزادی* و اثر سه‌جلدی وی با عنوان *قانون، قانون‌گذاری و آزادی* را از آثاری می‌داند که هرکسی باید آن‌ها را مطالعه کند (Thatcher 1981a). تاجر در جای دیگری آزادی فردی و آزادی اقتصادی را هم‌بسته یکدیگر می‌داند و نبود آزادی اقتصادی را آن‌گونه که نئولیبرال‌ها می‌گویند، یعنی رقابت اقتصادی و بنگاه‌ها و مؤسسات اقتصادی خصوصی و فردگرایی رادیکال، به‌مثابه نبود آزادی در نظر می‌گیرد (Thatcher 1976). درحالی‌که تاجر پیش از تشکیل کابینه، در مقاله‌ای به تاریخ ۲۹ آوریل ۱۹۷۹، وعده تلاش برای آزادسازی صاحبان سرمایه را می‌دهد (Thatcher 1979b). متعاقباً تاجر با حمله شدید به سوسیالیسم و بنیان‌های دولت رفاهی انگلستان حاصل از اعمال سیاست‌های کینزی از ضرورت

عقب‌نشینی دولت از اقتصاد، اعمال سیاست‌های رفاهی، کاستن از میزان مالیات‌ها برای ثروتمندان و صاحبان سرمایه، و کاهش شدید هزینه‌های عمومی و خدماتی سخن می‌گوید. بدین ترتیب، دولت هیچ‌گونه مسئولیتی در اعمال سیاست‌های برابری‌طلبانه و توزیعی در اقتصاد ندارد و این عدم مداخله با توجیه تحریک کلان سرمایه‌ها، تقویت بخش خصوصی، و عقب‌نشینی دولت از مداخله اقتصادی انجام می‌شود (Thatcher 1980).

۱۰. مقابله با اتحادیه‌های کارگری

در راستای ریشه‌کن کردن بنیان هرگونه سیاست جمع‌گرایانه حمله‌ای شدید علیه کارگران و اتحادیه‌های کارگری آغاز شد. از مهم‌ترین نمونه‌های آن را می‌توان در قلع‌و‌قمع اعتصاب معدن‌چیان (۱۹۸۴-۱۹۸۵) در همین دوره تاجر مشاهده کرد. تاجر بر آن بود که حق اعتصاب اتحادیه‌های کارگری چیزی جز قانون آشوب نیست که می‌بایست با قانونی که از سوی قوه قهریه و پلیس حمایت و اعمال می‌شود جای‌گزین شود. تاجر درباره اتحادیه‌ها و اعتصاب‌کنندگان بارها از عبارت «دشمن در داخل» (Enemy Within) کنار دشمن خارجی (کمونیست‌ها و سوسیالیست‌ها) یاد می‌کند (Thatcher 1984).

۱۱. به سوی نئولیبرالیسم هدایت‌شده

پیوند قدرت - دانش نئولیبرالی به صورت دیالکتیکی در نهایت به «نئولیبرالیسم هدایت‌شده» ختم می‌شود. این نئولیبرالیسم هدایت‌شده یا به‌گونه‌ای قهری یا بانفوذ در ساخت سیاسی و اقتصادی کشور هدف اجرا می‌شود. تاجر در سخن‌رانی ۱۰ اکتبر ۱۹۸۶ از موفقیت سیاست گسترش خصوصی‌سازی یا همان آزادسازی بازار از فرانسه تا فیلیپین، از جامائیکا تا ژاپن، از مالزی تا مکزیک، و از سریلانکا تا سنگاپور سخن می‌گوید و آن را حاصل سیاست‌هایی می‌داند که از انگلستان و تحت همان گسترش نئولیبرالیسم اجرا شده است. البته تاجر این را حاصل سرمایه‌داری مردمی می‌داند. آن‌گونه‌که وی مدعی است «سرمایه‌داری مردمی» (Popular Capitalism) به معنای دموکراسی دارندگان حق مالکیت است. تاجر با بهره‌گیری از دال‌های مذهبی در سخن‌رانی‌های خود نفوذ سرمایه‌داری مردمی به فراسوی مرزها را هم‌چون جنگی صلیبی می‌داند که هدفش گسترش بهره‌مندی اقتصادی افراد ملت است (Thatcher 1986).

۱۲. امپریالیسم روی دیگر نئولیبرالیسم

تاجریسم و ریگانیسم با عبور از مرزهای ملی برای گسترش خود به منزله نظم جهانی نئولیبرال به سلسله‌ای از کودتاها، جنگ‌ها، تغییر حکومت‌ها از درون یا تغییر ساخت سیاسی - اقتصادی سیاسی آن‌ها با ابزارهای مختلفی مبادرت ورزیدند که از سرنگونی مصدق در ایران گرفته تا آئنده در شیلی، سوکارنو در اندونزی، سان‌دینیست‌ها در اروگوئه، و بعدها جنگ عراق و سیاست تحریم و فشار در مواجهه با مخالفان نظم موجود متفاوت بوده است. برای نمونه پل برمر، رئیس دولت موقت ائتلاف، در حمله به عراق و سرنگونی صدام حسین در سال ۲۰۰۳ چهار دستور صادر کرد (Juhasz 2004) که شامل خصوصی‌سازی کامل شرکت‌های دولتی، اعطای حقوق مالکیت کامل به شرکت‌های خارجی درگیر در تجارت عراق، بازگشت کامل سود خارجی و بازگشایی بانک‌های عراق بر روی کنترل خارجی، و رفتار یک‌سان و در نظر گرفتن شرکت‌های خارجی هم‌چون شرکت‌های ملی داخلی... و حذف تمامی موانع تجاری بود. قرار شد که این دستورها بر تمامی حوزه‌های اقتصادی شامل خدمات عمومی، رسانه، ساخت‌وساز، تولید، خدمات، حمل‌ونقل، و مالیه اعمال شود. فقط حوزه نفت مشمول معافیت از خصوصی‌سازی مطلق بود که آن‌هم بیش‌تر به دلیل اهمیت ژئوپلیتیک آن و ضرورت پرداخت هزینه‌های جنگ به آمریکایی‌ها بود. هم‌چنین در این دکترین شک برجای مانده از میراث فریدمن که در شیلی، آرژانتین، اروگوئه، اندونزی، و برزیل نیز به‌طور کامل اجرا شده بود، بر اعمال شدیدترین فشارها بر بخش‌های دولتی به‌منظور آزادسازی کامل اقتصادی و حاکم کردن سرمایه‌داری بازار آزاد نئولیبرالی به‌طور کامل قرار بود. بدین ترتیب، با اعمال سیاست‌های تعدیل ساختاری در عراق هرگونه حقوق اتحادیه‌ها ممنوع شد و مهم‌تر از همه کاهش نرخ مالیات‌ها و از تصاعد خارج کردن نرخ مالیات‌ها بود که عملاً به یک‌سان‌سازی مالیاتی مبادرت ورزیده شد. شالوده این سیاست‌ها را می‌باید در همان تفکر نئولیبرالی جست‌وجو کرد که فرض را بر این گذاشته که راه آزادی‌های فردی از آزادی بازار و دادوستد می‌گذرد و این همان منطق امپراتوریایی است (برای مطالعه بیشتر تر بنگرید به Hardt and Negri 2000) که با عنوان نظم جهانی نوین تحت حاکمیت آمریکا به سایر مناطق تحمیل شده است. به‌طور کلی، آنچه در شرایط کنونی اهمیت جدی دارد فهم این نکته است که نئولیبرالیسم هیچ ارتباطی به دموکراسی و برقراری آزادی ندارد. آنچه مهم است پذیرش قواعد نظم جهانی امپراتوریایی و نئولیبرالیسم پیوسته با آن برای حکومت‌کردن و مشروعیت‌بخشیدن به خود در این

ساختار سرمایه‌داری فاجعه بین‌المللی است و برخلاف آنچه ادعای آن از سوی اپیستمه نئولیبرال می‌رود، آزادی اقتصادی مقدم بر آزادی سیاسی نه در سرنگونی دولت قانونی محمد مصدق در ایران ایجاد شد، نه در سفر میلتون فریدمن و تحمیل قواعد آزادسازی اقتصادی و بنیادگرایی بازار در شیلی پینوشه و آمریکای لاتین و نه در اندونزی سوهارتو و عربستان بن سلمان ایجاد خواهد شد. به تعبیر دیگر، فرض پذیرش نظمی نئولیبرالی که به برقراری دموکراسی ختم شود یا اعمال سیاست‌های تاجری و مدرسه اقتصادی شیکاگو (فریدمنی) چیزی نبود جز مقابله با هرگونه میراث سوسیالیستی، کینزگرایی، و نیودیل آمریکایی در قالب سیاست‌های دولت رفاهی لیبرال، مقابله با کمونیست‌ها، و یک‌دست‌سازی جهان سرمایه برای نفوذ به کشورهای پیرامون.

۱۳. نتیجه‌گیری

تاجریسم نقطه تلاقی گسست از نظام دانش - قدرت سرمایه‌داری نیودیل و کینزگرایی دهه‌های پس از جنگ دوم جهانی به حساب می‌آید. در واقع ما با سه حرکت کلان در رسیدن به این گسست در نظام قدرت - دانش لیبرالی - کینزی مواجهیم که شامل اردولیرالیسم به‌منزله خاستگاه و پیشینه سیاست‌های نئولیبرالی، فلسفه سیاسی‌ای که رژیم حقیقت‌مندی و دستگاه‌های جدید سرمایه‌داری تجدیدساختاریافته را فراهم می‌کند که صورت نوعی آن را در آموزه‌های هایک و به‌طور خاص مکتب شیکاگو می‌یابیم، و در نهایت تاجریسم و ریگانومیکس به‌مثابه ماشین سیاسی این ساخت جدید است. بدین ترتیب، تاجریسم ترجمان عملی نظام دانش نئولیبرال/ بنیادگرایی بازار بود که از درون بحران کینزیانیزم در دهه ۱۹۷۰ سر برآورد. بنابراین عبور از نظام دولت‌محور و ضد انحصار شرکتی روزولتی به نظام بازارمحور تاجری از جمله رئوس این گسست بوده است. در نهایت نئولیبرالیسم تاجری هم درگیر بحران‌های داخلی خاص خود شده است. خروج انگلستان از اتحادیه اروپا (برگزیت)، پیوند تاجریسم با جنگ در مقیاس جهانی، تغییر ساختار مالیاتی از مالیات بر کار به مالیات بر مصرف به‌دنبال تقدیس مصرف‌گرایی در نئولیبرالیسم از آن جمله است. در حالی که تلاش برای ساخت سوژه سیاسی نئولیبرال سیاست‌زدایی شده عافیت‌طلب، فردگرایی رادیکال، مقابله با اتحادیه‌گرایی، مسئولیت‌زدایی از دولت، سیاست تعدیل اقتصادی در قالب حذف موانع حمایتی دولت از شهروندان برسر راه جریان سرمایه، مقررات‌زدایی از بازار، نئولیبرالیسم هدایت‌شده در قالب امپریالیسم مدرن و اعمال وضعیت

پیوند نظام دانش - قدرت نئولیبرال؛ بررسی موردی تاجریسم (پوریا پرنروش و دیگران) ۳۲۷

استثنایی پایدار، سیاست شک‌درمانی، و درنهایت اولویت کامل آزادی اقتصادی بر آزادی سیاسی همان نمود ایستمه/ نظام قدرت - دانش نئولیبرالی است که توانسته است تاجریسم را با تغییر و تحولات جزئی حاصل از بحران‌های جهانی حفظ کند و به تأسیس ساخت سیاسی جدیدی با عنوان نئولیبرالیسم بینجامد.

پی‌نوشت‌ها

۱. این مقاله از رساله دکتری استخراج شده است.
۲. می‌توان رویکرد کینزی به حکم‌رانی اقتصادی کلان را ملهم از لیبرالیسم مدرن در نظر گرفت.
۳. برای اطلاعات بیشتر بنگرید به نگری و هارت (Hardt and Negri 2000) در کتاب/امپراتوری موضوع مهمی با عنوان نظم امپراتوریایی جدید و نظم بین‌الملل حقوقی/ قضایی را بررسی می‌کنند که از گذار به نوع جدیدی از نظم متفاوت از آنچه پیش‌تر به امپریالیسم تفسیر می‌شد نشان دارد.
4. <https://journals.sagepub.com/doi/full/10.1177/0263276413506944>
۵. این بخش از مجموعه مقالات و کتاب‌های فریدمن وام گرفته شده است که بدین قرار است:
New Individualist Review (Indianapolis: Liberty Fund, 1981), Editor-in-Chief Ralph Raico, Introduction by Milton Friedman, Chapter: Milton Friedman, Capitalism and Freedom Available at: <https://oll.libertyfund.org/pages/friedman-on-capitalism-and-freedom>.
هم‌چنین بنگرید به فون هایک ۱۳۹۲؛ Friedman 1951.
6. <https://www.margarethatcher.org/document/107246>.

کتاب‌نامه

- فوکو، م. (۱۳۸۶)، *تولد زیست - سیاست*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: نشر نی.
- فوکو، م. (۱۳۹۸)، *باید از جامعه دفاع کرد؛ درس‌گفتارهای کلژ دو فرانس ۱۹۷۶-۱۹۷۵*، ترجمه رضا نجف‌زاده، تهران: اختران.
- فون هایک، فردریش (۱۳۹۲)، *راه بردگی*، با مقدمه میل‌تون فریدمن، ترجمه حمید پاداش و فریدون تفضلی، تهران: نگاه معاصر.

References

- Blomgren, A. M. (1997), "Nyliberal Politisk Filosofi. En Kritisk Analys av Milton Friedman", Robert Nozick och F. A. Hayek', Nora: Bokförlaget Nya Doxa, In D. E. Lie, *What is Neoliberalism*, Oslo: Department of Political Science University of Oslo.

- Bonefeld, W. (2012), "Freedom and the Strong State: On German Ordoliberalism", *New Political Economy*, vol. 17, no. 5.
- Clarke, S. (2005), "The Neoliberal Theory of Society, In A. a. Saad-Filho", *Neoliberalism-A Critical Reader*, London: Pluto Press.
- Dag Einar Thorsen and Amund Lie. (n.d.), *What is Neoliberalism?*, Department of Political Science University of Osl.
- Davies, W. (2010), "Economics and the 'Nonsense' of Law: The Case of the Chicago Antitrust Revolution", *Economy & Society*, vol. 39, no. 1.
- Davies, W. (2014, March 7), "A Bibliographic Review of Neoliberalism. Theory, Culture & Society", Retrieved from:
<https://www.theoryculturesociety.org/william-davies-a-bibliographic-review-of-neoliberalism>.
- Foucault, M. (1995), *Discipline and Punish: The Birth of the Prison*, T. f. Sheridan (Trans.), New York: Vintage Books.
- Foucault, M. (2008), *The Birth of Biopolitics*, Translated by Reza Najafzadeh, Tehran: Nashr-e Ney (in Persian).
- Foucault, M. (2020), *Society Must Be Defended: Lectures at the Collège de France 1975-1976* (Michel Foucault Lectures at the Collège de France, 5), Translated by Reza Najafzadeh, Tehran: Akhtaran (in Persian).
- Friedman, M. (17 February 1951), *Neo-Liberalism and its Prospects*, Oslo, Norway.
- Friedman, M. (1980), *Free to Choose*, New York: Harcourt Brace Jovanovich.
- Friedman, T. (2006), *The World is flat: The Globalized World in the Twenty-First Century*, London: Penguin.
- Gene, N. (2014), "The Emergence of Neoliberalism: Thinking Through and Beyond Michel Foucault's Lectures on Biopolitics", *Theory, Culture & Society*, vol. 31, no. 4.
- Hardt, Michael and Antonio Negri (2000), *Empire*, Harvard University Press.
- Harvey, D. (2016), "An Interview with David Harvey, Neoliberalism Is a Political Project", (B. S. Risager (Interviewer), *Jacobin Magazine*, Retrieved from:
<https://www.jacobinmag.com/2016/07/david-harvey-neoliberalism-capitalism-labor-crisis-resistance>.
- Hayek, F. A. (1973), *Law, Legislation and Liberty: A New Statement of the Liberal Principles and Political Economy*, vol. I: *Rules and Order*, London: Routledge.
- Hayek, F. (2013), *The Road to Serfdom*, Translated by Hamid Padash and Freidoon Tafazzoli, Tehran, Negah-e-Moaser (in Persian).
- Jacoby, R. (1981), *Dialectics of Defeat: Countours of Western Marxism*, Cambridge, U. K.: Cambridge University Press.
- Juhasz, A. (2004), "Ambitions of Empire: The Bush Administration Economic Plan for Iraq (and Beyond)", *Left Turn Magazine*.
- Klein, N. (2009), *The Shock Doctrine: The Rise of Disaster Capitalism*, New York: Metropolitan Books.

- Munk, R. (2005), "Neoliberalism and Politics, and the Politics of Neoliberalism", In A. S. -F. Johnston, *Neoliberalism-A Critical Reader*, London: Pluto Press.
- Nik-Khah, E. and Robert Van Horn (2012), "Inland Empire: Economics Imperialism as an Imperative of Chicago Neoliberalism", *Journal of Economic Methodology*, vol. 19, no. 3.
- Nozick, R. (2013), *Anarchy, State, and Utopia*, Basic Books.
- Palley, T. I. (2005), "From Keynesianism to Neoliberalism: Shifting Paradigms", In A. a. Saad-Filho, *Neoliberalism-A Critical Reader*, London: Pluto Press.
- Rumsfeld, D. (2002), *Secretary of Defense Donald H. Rumsfeld Speaking at Tribute to Milton Friedman*, Retrieved from White House, Washington, DC.
- Saad-Filho, Alferedo and Deborah Johnston (2005), *Neoliberalism-A Critical Reader*, London: Pluto Press.
- Thatcher, M. (1967), "Speech to Conservative Party Conference, 1967 Oct 20 Fr. Conservate Party", Conservative Party Confrance Report, Retrieved from: <https://www.margaretthatcher.org/document/101586>.
- Thatcher, M. (1975a, January 31), "Finchley Conservative Association Press Release (Speech in Finchley)", Conservative Leadership Election, Retrieved from Thatcher Archive: <https://www.margaretthatcher.org/document/102605>.
- Thatcher, M. (1975b, January 30), "My Kind of Tory Party", Retrieved from Daily Telegraph: <https://www.margaretthatcher.org/document/102600>.
- Thatcher, M. (1975c, March 24), "Speech to Federation of Conservative Students Conference", Retrieved from Thatcher Archive: Speaking Text: <https://www.margaretthatcher.org/document/102663>.
- Thatcher, M. (1975d, September 15), "Speech to the Institute of Socio Economic Studies", (Let Our Children Grow Tall), Retrieved from BBC Sound Archive: OUP Transcript: <https://www.margaretthatcher.org/document/102769>.
- Thatcher, M. (1976, March 20), "Speech to Conservative Central Council", (The Historic Choice), Retrieved from Thatcher Archive: Speaking Text: <https://www.margaretthatcher.org/document/102990>.
- Thatcher, M. (1978, May 24), "Speech to Conservative Women's Conference", Retrieved from, Thatcher Archive: CCOPR 710/78: <https://www.margaretthatcher.org/document/103696>.
- Thatcher, M. (1979a, April 16), "Speech to Conservative Rally in Cardiff", Retrieved from Margaret Thatcher Foundation: <https://www.margaretthatcher.org/document/104011>.
- Thatcher, M. (1979b, April 29), "Article for the News of the World" (The Left Have Poisoned Minds against those who Uphold the Law), Retrieved from Margaret Thatcher Archives: <https://www.margaretthatcher.org/document/104052>.
- Thatcher, M. (1979c, Januray 17), "Margaret Thatcher Foundation", Retrieved from Conservative Party Political Broadcast (Winter of Discontent): <https://www.margaretthatcher.org/document/103926>.

- Thatcher, M. (1980, November 1), "Speech to Conservative Trade Unionists", (Annual Conference), Retrieved from Thatcher Archive: Speaking Text:
<https://www.margaretthatcher.org/document/104439>.
- Thatcher, M. (1981a, March 10), "House of Commons PQs", Retrieved from Margaret Thatcher Archives:
<https://www.margaretthatcher.org/document/104593>.
- Thatcher, M. (1981b, May 3), "Interview for Sunday Times", Retrieved from Sunday Times:
<https://www.margaretthatcher.org/document/104475>.
- Thatcher, M. (1983a, September 29), "Speech at the Winston Churchill Foundation Award dinner", Retrieved from Thatcher Archive: Transcript.
- Thatcher, M. (1983b, October 14), "Speech to Conservative Party Conference, 1983", Retrieved from Thatcher Archive: OUP Transcript:
<https://www.margaretthatcher.org/document/105454>.
- Thatcher, M. (1984, May 30), "Remarks on Orgreave Picketing", (Attempt to Substitute the Rule of the Mob for the Rule of Law"), Retrieved from Thatcher Archive: Transcript:
<https://www.margaretthatcher.org/document/105691>.
- Thatcher, M. (1985, December 17), "Radio Interview for BBC Radio 3", Retrieved from Thatcher Archive: COI Transcript:
<https://www.margaretthatcher.org/document/105934>.
- Thatcher, M. (1986, October 10), "Speech to Conservative Party Conference", Retrieved from Thatcher Archive: Speaking Text:
<https://www.margaretthatcher.org/document/106498>.
- Thatcher, M. (1987, September 23), "Interview for Woman's Own", (No such Thing as Society), D. Keay (Interviewer), Thatcher Archive (THCR 5/2/262): COI Transcript.
- Valdes, J. G. (1995), *Pinochet's Economists: The Chicago in Chile*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Van Horn, R. (2011), "Chicago's Shifting Attitude Toward Concentrations of Business Power (1934-1962)", *Seattle Law Review*, vol. 34, no. 4.